

ماتریس الہی

پانچ میان زمان، مکان، معجزہ و باور

برائے سندھ: گریگ بریدین

مترجم: محمد فواد مائری

بریدین، گرگ، ۱۹۵۴، Braden, Gregg. ماتریس الہی (پلی میان زمان، مکان، معجزہ و باور)، مترجم

محمد فواد حائری، تھران، کویر، ۱۳۹۷.

ISBN: 978-964-214-170-8

۲۷۶ ص. مصور. جدول. فیبا. نمایہ.

عنوان اصلی:

The divine matrix: bridging time, space, miracles, and belief.

پلی میان زمان، مکان، معجزہ و باور. معنویت. حائری، محمد فواد، ۱۳۵۹-، مترجم.

۲۹۹/۹۳

BL ۶۳۴/ب۴م۲

شما کتابشناسی ملی: ۵۱۳۴۰۴۰

www.ketab.ir



انتشارات کویر

ماتریس الهی (پلی میان زمان، مکان، معجزه و بار)

نویسنده: گرگ پریدن

مترجم: محمد فؤاد حائری

• طراح جلد: سعید زاشکانی • امور فنی و صفحه‌آرایی: انتشارات کویر، نسرين قدرتی

• لیتوگرافی و چاپ: غزال • صحافی: کیمیا • شمارگان: ۷۵۰ • چاپ اول: ۱۳۹۷

• نشانی: تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم‌مقام‌فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر

• کد پستی: ۱۵۸۵۹۱۴۹۱۳ • تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ - ۹ - ۸۸۳۴۲۶۹۸ • نماینده: ۸۸۳۴۲۶۹۷

• تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

فهرست

مقدمه	۱۱
بخش اول. آشفتگی‌های متریس الهی: رازی که عامل اتصال همه چیز است	۳۱
فصل اول. پرسش: همه چیز فضا را پر کرده است؟ پاسخ: ماتریس الهی	۳۳
فصل دوم. درهم شکستن الگوها: آمیختگی‌هایی که همه چیز را	۶۹
بخش دوم. پلی میان تصور و واقعیت ماتریس الهی چگونه	۹۵
فصل اول. آیا ما مشاهده گرانی منفعلیم یا خالقانی قدرتمند؟	۹۷
فصل دوم. وقتی اتصال برقرار شد، همیشه برقرار است	۱۴۳
فصل سوم. وقتی اینجا، آنجا است و گذشته، اکنون است	۱۶۹
بخش سوم. پیغام‌هایی از ماتریس الهی: زندگی کردن،	۱۸۵
فصل اول. هستی با ما سخن می‌گوید: پیغام‌هایی از ماتریس	۱۸۷
فصل دوم. تشخیص آینه‌های روابط: پیغام‌هایی از سوی خودمان	۲۱۳
فصل سوم. بازنویسی کد واقعیت: ۲۰ کلید برای خلق آگاهانه	۲۵۵
نمایه	۲۷۱

مقدمه

به پرتگاه نزدیک شوید.
از سطر می ترسیم.
به پرتگاه نزدیک شوید.
از ارتفاع می ترسیم.
به پرتگاه نزدیک شوید.
و آنان نزدیک شوند.
او هل داد
و آنان پرواز کردند...

این کلمات بیانگر مثالی زیبا از قدرتی است که حاصل رهایی و هوش ماست به فراسوی آنچه که همیشه به عنوان واقعیت می شناخته ایم. در این مکالمه ای کوتاه منتسب به شاعر نوگرا، کریستوفر لوگ^۱، عده ای از مریدان، با تجربه ای متفاوت از آنچه به طور معمول انتظار دارند مواجه می شوند. آن ها با تشویق استادشان خود را

نه در لبه‌ی پرتگاه بلکه در مواجهه با چیزی فراسوی آن می‌یابند، در حالتی حیران و در عین حال توانمند. در این قلمروی ناشناخته، آن‌ها به تجربه‌ای جدید از خود دست می‌یابند، به معنای تازه‌ای از رهایی.

صفحاتی که پیش رو دارید از بسیاری از جهات مثل نزدیک شدن به لبه‌ی همان پرتگاه است. در این صفحات وجود میدانی از انرژی (ماتریس الهی) توصیف می‌شود که برای هر آنچه که بین دنیای درون و بیرون ما اتفاق می‌افتد مثل یک طرف، یک پل، و یک آینه عمل می‌کند. از کوچکترین ذرات کوانتومی اتم گرفته تا دیربیر که کاشان‌هایی که نورشان تازه در حال رسیدن به چشم ماست، این میدان دین و ایمان همه چیز وجود دارد و این واقعیت باعث دگرگونی باور ما در مورد نقشمان در این هستی خواهد شد.

آنچه در این کتاب خواهد خواند، برای برخی از شما راهی نوین و متفاوت برای تفکر در مورد کارکردهای زندگی است. برای برخی دیگر تأییدکننده‌ی دانسته‌ها یا حداقل تصویری است که پیش از این از حقیقت داشته‌اند. اما برای همه ما، آگاهی در مورد وجود تار و پودی از جنس انرژی که بدن‌های ما، دنیا، و تمام اجزای عالم را به هم وصل می‌کند، پنجره‌ای رو به یک امکان اعجاب‌انگیز و قدرتمند خواهد بود.

آن امکان می‌گوید که ما چیزی فراتر از یک مسأله، یک داده‌ایم که در یک برهه‌ی کوتاه از زمان و در دنیایی از پیش آماده شده زندگی می‌کنیم. نگرش ما به «زندگی» به معنای مجموعه‌ای از دستاوردهای مادی و معنوی، ربط انسانی و کاری، صمیمی‌ترین عشق‌ها، بزرگترین موفقیت‌ها و همین‌طور ترس‌های ما از فقدان تمام اینها، شاید نگاهی دقیق و مستقیم به آیین‌های صادقانه‌ترین و گاهی ناخودآگاه‌ترین باورهایمان باشد. تمام آنچه که ما در اطرافمان می‌بینیم از طریق ماهیت اعجاب‌انگیز ماتریس الهی تبیین شده و به همین دلیل، آگاهی نقش اصلی را در به وجود آمدن این هستی بازی می‌کند.

ما به همان اندازه که هنرمند هستیم، خودِ هنر هستیم با این‌که این ایده برای خیلی از ما دور از ذهن به نظر می‌رسد اما بدون شک یکی از موضوعات بسیار بحث‌برانگیز متفکران معاصر به شمار می‌آید. به عنوان مثال، آلبرت انیشتین در یادداشت‌هایش اعتقاد خود را این‌گونه بیان می‌کند که ما در اصل مشاهده‌گران منفعلی هستیم که در یک هستی از قبل مهیا شده زندگی می‌کنیم. یک هستی که به نظر نمی‌رسد کوچکترین تأثیری در آن داشته باشیم. او می‌نویسد: «در آن، رجهان عظیمی است که مستقل از بشر و همچون یک معمای بزرگ ابدی، بسیار فراتر از کنترل و تفکر بشر در مقابل ما قد برافراشته است.»

در مقابل دیدگاه انیشتین که هنوز هم مورد تأیید بسیاری از دانشمندان امروز است، جان ویلر (John Wheeler) فیزیکدان دانشگاه پرینستون و همکار انیشتین، نگرش کاملاً متفاوتی از نقش ما در هستی ارائه می‌کند. او به صورت آشکار، واضح، و روشن می‌گوید: «ما همیشه تصور کرده‌ایم که در آن سوج جهانی است و در این سوبشر مشاهده‌گری که از پشت یک صفحه شیشه‌ای، ضخامت ۱۵ سانتیمتر جهان را می‌نگرد (اشاره‌ای او به آزمایش‌های او در سیستم بیستم است که نشان می‌دادند چگونه فقط با نگاه کردن می‌توان چیزی را تغییر داد). اما اکنون دنیای کوانتومی به ما می‌آموزد که حتی برای مشاهده‌ی یک الکترون بسیار که یک نیز باید صفحه‌ی شیشه‌ای را بشکنیم؛ باید وارد عمل شویم ... بنابراین، ذره‌ی قدیمی مشاهده‌گر باید کاملاً از کتاب‌ها پاک شده و به جای آن واژه‌ی مشاهده‌کننده استفاده شود.»

چه تکان‌بزرگی! ویلر با یک تفسیر بسیار متفاوت از رابطه‌ی ما با دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم بیان می‌دارد که امکان ندارد نقش ما فقط نگاه‌کردن به دنیای اطرافمان باشد. آزمایش‌های فیزیک کوانتوم هم نشان می‌دهند که فقط با نگاه کردن به ذره‌ای کوچک مثل الکترون، یعنی با متمرکز کردن آگاهی‌مان روی آنچه که ذره در لحظه انجام می‌دهد، می‌توان خواصش را در آن لحظه دچار تغییر کرد. آنچه از این آزمایش‌ها استنباط می‌شود این است که عمل مشاهده، به خودی خود نوعی خلق

کردن است که توسط آگاهی انجام می‌شود. این یافته‌ها به نوعی تأییدکننده‌ی همان موضع ویلر هستند که ما نمی‌توانیم خود را صرفاً مشاهده‌گرانی فرض کنیم که تأثیری روی دنیای اطراف خود ندارند.

ما برای تصور خودمان، نه به عنوان رهگذرانی که در یک برهه‌ای از زمان از این هستی عبور می‌کنند بلکه به عنوان مشارکت‌کنندگان در خلقت، احتیاج به ادراکی نه‌رماهیت کیهان و چگونگی کارکرد آن داریم.

این نوع نگرش کاملاً متفاوت از دنیا، بنیان مجموعه‌ای از کتاب‌ها و مقالات فیزیکدان دیگر، از دانشگاه پرینستون و همچنین همکارانشین به نام دیوید بوهم (David Bohm) را پایه‌گذاری کرد. او قبل از مرگش در سال ۱۹۹۲، دو نظریه‌ی پیشگام برای ما به یادگار گذاشت که نگاه بسیار متفاوت و در عین حال جامع‌نگری را در مورد هستی و نقش ما در آن ارائه می‌کنند.

نظریه اول تفسیری برآزده‌ریک کوانتوم که زمینه‌ساز یک سری مقالات و در ادامه، دوستی با انیشتین شد. سیر نظریه بود که پنجره‌ها را به سمت آنچه که بوهم بعدها «عملیات خلاقانه‌ی زیرساخت‌های واقعیت» نامید گشود. به عبارت دیگر، او به لایه‌های عمیق‌تر یا والاتری از حالت معتقد بود که در بردارنده‌ی قالب‌هایی برای اتفاقات این دنیا هستند. این طبقات نا‌حسوس واقعیت، مبدأ پیدایش دنیای فیزیکی ما به حساب می‌آیند.

بوهم در نظریه‌ی دوم توصیفی ارائه کرد برای هستی به عنوان یک سیستم ساده و واحد متشکل از اجزاء طبیعت که از راه‌های بعضاً غیر قابل مشاهده به هم متصلند. وقتی بوهم در آزمایشگاه پرتوافکنی لارنس در دانشگاه کالیفرنیا^۱ مشغول به کار بود، موفق شد ذرات کوچک اتم را در یک حالت گازی خاصی به نام پلاسما مشاهده کند. او متوجه شد که وقتی ذرات اتم در این حالت پلاسما هستند به جای رفتار مستقل از هم، آن‌گونه که به‌طور معمول تصور می‌شود، به گونه‌ای رفتار می‌کنند که

۱. این آزمایشگاه اکنون با نام Lawrence Livermore National Laboratory شناخته می‌شود.

گویی به هم متصلند و همه جزیی از یک وجود بزرگ‌ترند. این آزمایش‌ها زمینه‌ساز دست آورد پیشگامی شد که بوهم را در یادها ماندگار کرد و آن کتاب او بود در سال ۱۹۸۰ به نام کل‌نگری و نظم درونی.^۱

در این اثر ساختارشکن، بوهم پیشنهاد می‌کند که اگر ما می‌توانستیم تمام هستی را از بالا ببینیم، اجسام موجود در دنیای مان را به صورت تصویری از اتفاقاتی می‌یافتیم که در قلمرویی دیگر خارج از تیررس مشاهده‌ی ما در حال روی دادن هستند و تمام آنچه قابل مشاهده و غیرقابل مشاهده است را جلوه‌ای از یک نظم بزرگ‌تر، جهانی‌تر می‌بیند. برای تمایز این دو قلمرو از هم، بوهم آن‌ها را درونی^۲ و بیرونی^۳ نامید.

چیزهایی که می‌توانیم ببینیم و لمس کنیم و در دنیای ما از هم جدا به نظر می‌رسند، مثل سنگ‌ها، دریاها، جنگل‌ها، حیوانات، و مردم مثال‌هایی هستند از یک سیستم خلقت با نظمی که از بیرون اعمال می‌شود. اما هر چقدر هم که اجزاء این سیستم به نظر از هم جدا بایند، به عقیده‌ی بوهم آن‌ها در یک سطح عمیق‌تری از واقعیت و از راه‌هایی که ما می‌توانیم درک کنیم و از این جایگاه مان در هستی قابل دیدن نیستند به هم مرتبطند. از دید او تمام چیزهایی که به نظر ما از هم جدا هستند در واقع جزئی از یک تمامیت بزرگ‌ترند که او نظم درونی می‌نامد. برای توصیف تفاوت بین نظم درونی و بیرونی، او مثال جریان آب در طول یک مسیر، خود می‌گردد، بوهم توهم تشبیه اشکال مختلفی که جریان آب در طول یک مسیر خود می‌گیرد، بوهم توهم مجزانگری را این‌گونه توصیف می‌کند: «در این مسیر، الگوهای آب در حال تغییری از گرداب‌ها، خیزآب‌ها، امواج، و تراوشات دیده می‌شوند که به خود خود هیچ‌گونه وجود مستقلی ندارند». با اینکه ممکن است آشفتگی‌های موجود در آب جدا از هم به نظر بیایند، اما در نظر بوهم آن‌ها صمیمانه مرتبط و عمیقاً به هم متصل‌اند. او بیان می‌کند: «دوام‌گذاری که در این اشکال انتزاعی دیده می‌شود، بیشتر

1. Order Wholeness and the Implicate

2. Implicate

3. Explicate

بیانگریک استقلال نسبی است تا یک وجود کاملاً مستقل». به عبارت دیگر همه‌ی آن‌ها جزئی از همان آب هستند. بوهم از این مثال برای توصیف این احساس خود استفاده می‌کند که جهان و هر چه در آن است (حتی ما) ممکن است در واقع جزئی از یک الگوی عظیم کیهانی باشند که تمام بخش‌های آن به طور یکسان با بخش‌های دیگر به اشتراک گذاشته شده‌اند. او این نگاه توحیدی به طبیعت را اینگونه خلاصه می‌کند: «نماید بهترین نام برای این نگرش نوین، تمامیت یکپارچه در حرکت جاری باشد».

در دهه ۱۹۵۰ میلادی، بوهم تشبیهی به مراتب واضح‌تر برای توصیف گستردگی در بین الی، یکپارچگی هستی ارائه داد. او با الهام از ماهیت وابستگی درونی خلقت، بر این عقیده بود که هستی همانند یک هولوگرام عظیم کیهانی کار می‌کند. در یک هولوگرام هر یک از یک مجموعه، شامل تمام اجزای مجموعه‌ی کل است، فقط در مقیاس کوچک‌تر. (برای کسانی که ممکن است با موضوع هولوگرام آشنایی نداشته باشند، در فصل چهارم آورده شده است). از نقطه نظر بوهم، آنچه ما به عنوان دنیایمان می‌بینیم در واقع تصویر اتفاقات واقعی‌تری است که در سطح عمیق‌تری از خلقت در حال روی دادن هستند. سطح عمیق‌تری که اصالت دارد و درونی است با نگاهی از نوع «هرآنچه در بالا هست، در پایین هم هست» و «هرآنچه در درون هست، در بیرون هم هست»، الگوها به گونه‌ای در هم تنیده شده‌اند که هر کدام هم به نهایت‌های بی‌پایان و هم در کنار یکدیگر الگوی بزرگ‌تری را تشکیل می‌دهند و تنها تفاوت آن‌ها در مقیاس است.

با اینکه ممکن است به نظر نیاید اما بدن انسان به سادگی مثال زیبایی از یک هولوگرام است که برای ما آشناست. به این صورت که DNA مربوط به هر قسمتی از بدن ما حاوی کد ژنتیکی یا همان طرح کلی DNA قسمت‌های دیگر بدن ما است. نمونه‌ی DNA ما چه از مو باشد یا ناخن و یا خون، حاوی یک طرح ژنتیکی مشترک به صورت یک کد است که ما را به این شکلی که هستیم ساخته است.

تغییر مدام هستی از حالت درونی به بیرونی در واقع حرکت بدون توقفی از نهان به آشکار است که این جریان پویای خلقت را ایجاد می‌کند. همین است همیشه در حال تغییر خلقت است که باعث شد جان ویلر، هستی را به صورت «مشارکتی» توصیف کند، به این معنا که تمام نشده و مدام در حال واکنش نسبت به جریان آگاهی است.

جالب اینجاست که این توصیف دقیقاً منطبق بر تصویری است که مکاتب معرفتی ریخ در مورد نحوه‌ی کارکرد این هستی داشته‌اند. از وداهای باستانی هند که به باور برخی پژوهشگران به پنج هزار سال قبل از میلاد مسیح باز می‌گردند گرفته تا کتیبه‌های هزاره‌های دریای مرده، همواره الگوی کلی که از جهان ارائه شده به صورت انعکاسی است. آنچه که در پهنای یک قلمرو و الاثریا یک واقعیت عمیق‌تر در حال رخ دادن است. عنوان مثال، این ترجمه‌ی قطعه‌ای از کتیبه‌های دریای مرده است به نام «آلهه‌های قبیله‌ی در روز تعطیل: آنچه روی زمین رخ می‌دهد چیزی نیست جز انعکاس کمزور آن واقعیت بزرگ‌تر و جاودان».

استنباطی که هم از نظریه‌ی کوانتوم و هم از متون باستانی می‌شود این است که ما طرح کلی روابط، مشاغل، شکست‌ها و موفقیت‌های این دنیای آشکار را در آن قلمروی نهان خلق می‌کنیم. با تکیه بر این دیدگاه، ماتریس الهی مثل یک پرده‌ی عظیم کیهان گستری است که به ما این امکان را می‌دهد تا همه انرژی‌های غیرمادی احساسات و باورهایمان از قبیل خشم، غضب، نفرت و هم‌چنین عشق، مهر و تفاهم را در قالب مادی این زندگی مشاهده کنیم.

درست مثل پرده‌ی سینما که تصویر چیزها یا کسانی که از آن‌ها جدا شده‌اند برداری شده است را بدون قضاوت، قابل مشاهده می‌کند، ماتریس هم مثل صفحه‌ی بدون تعصبی است که فرصت مشاهده‌ی تجارب درونی و باورهایمان در این دنیا را فراهم می‌کند. ما برخی اوقات به صورت خودآگاه (اما اغلب به طور ناخودآگاه)، باورهای شخصی‌مان در مورد هر چیزی از مهرورزی گرفته تا خیانت را از طریق کیفیت روابطمان با اطرافیان به «نمایش» می‌گذاریم.

به عبارت دیگر ما مثل نقاشانی هستیم که عمیق‌ترین علائق، ترس‌ها، رؤیاها و نیازهایمان را از طریق یک بوم اعجاب‌انگیز زنده‌ی کوانتومی ابراز می‌کنیم. اما بر خلاف یک بوم نقاشی معمولی که وجودش مربوط به یک زمان و مکان خاص است، بوم ما خمیرمایه‌ی تشکیل همه چیز در این دنیا است، همه جا هست و همیشه حضور دارد.

بگذارید تشبیه نقاش و بوم نقاشی را یک گام فراتر ببریم. به‌طور معمول نقاش‌ها از اثر هنریشان جدا هستند و از ابزارشان برای انتقال یک خلق درونی به یک تصویر بیرونی استفاده می‌کنند. اما درون ماتریس الهی، جدایی بین اثر هنری و هنرمند رنگ می‌بازد. ما هم هستیم هم تصاویر روی آن. هم ابزار نقاشی هستیم و هم هنرمندی که از آن‌ها استفاده می‌کند.

ایده‌ی خلق کردن، تکیه بر خلقت درون، یکی از آن کارتون‌های والت دیسنی را به یاد می‌آورد. در تلویزیون‌های سیاه و سفید دهه‌ی پنجاه و شصت پخش می‌شد. در ابتدا فقط دست یک کارگردان را می‌دیدیم که در حال طراحی شخصیت معروف کارتون، میکی موس، روی یک صفحه است. همان‌طور که نقاشی در حال کامل شدن بود ناگهان متحرک و زنده می‌شد. سپس خود میکی موس شروع به طراحی تصویر شخصیت‌های دیگر کارتون «از درون» همان قالب نقاشی می‌کرد. پس از آن دیگر احتیاجی به نقاش اصلی نبود و او به جای کار به از تصویر خارج شده بود.

بدون اینکه دیگر دستی دیده شود، میکی و دوستانش رنگ زندگی و شخصیتشان را به خود می‌گرفتند. در یک خانه‌ی ساختگی وقتی همه خواب بودند، تمام آشپزخانه با شادمانی به تحرک در می‌آمد. ظرف شکر با نمکدان می‌رقصید، فنجان با بشقاب پایکوبی می‌کرد و شخصیت‌ها دیگر به نقاش متصل نبودند. شاید این تشبیه بیش از حد ساده‌ای در مورد عملکرد ما در ماتریس الهی باشد اما به درک این موضوع ظریف و انتزاعی کمک می‌کند که ما خالقانی هستیم که با تکیه بر خلقت درونی خلق می‌کنیم.

درست مثل نقاشی که اثرش را آنقدر تصحیح می‌کند تا این‌که دقیقا مطابق با تصویر ذهنیش شود، به نظر می‌رسد ما هم همان کار را از طریق «تربیت الهی» با تجربیات زندگی‌مان انجام می‌دهیم. ما از طریق باورها، قضاوت‌ها، احساسات و دعاهايمان، با اعلام حمایت یا عدم حمایت، خود را در مواجهه با روابط انسانی، شغل‌ها و موقعیت‌هایی با افراد مختلف در مکان‌های مختلف قرار می‌دهیم. افراد و موقعیت‌هایی که اغلب به‌طور تکرارپذیری آشنا به نظر می‌آیند. ما هم به صورت فردی - هم جمعی، خلقت‌های درونی خود را در قالب یک دور پایان ناپذیری از لحظه‌ای که پشت هم می‌آیند و روزهایی که یکی پس از دیگری سپری می‌شوند به اشتراک می‌گذاریم. به موضوع زیبا، و در عین حال عجیب و قدرتمندی! درست مثل نقاشی که بی‌پایان به هر کشیدن بی‌نقص یک ایده، بارها و بارها از یک بوم استفاده می‌کند، ما نیز می‌دانیم خود را نقاشانی ابدی بدانیم که یک خلقت همیشه در حال تغییر و پایان ناپذیر بنا می‌کنند.

نمودهای متأثر از ایده‌ی حور در دنیا، انعطاف‌پذیری از ساخته‌های خودمان، بسیار وسیع و قدرتمند هستند و شاید برای برخی کمی وحشتناک باشند. توانایی ما برای استفاده‌ی آگاهانه و خلاقانه از ماتریس الی، به یکباره ما را به قدرتی برای ایجاد یک تغییر اساسی در دیدگاهمان نسبت به جهان هستی مجهز می‌کند. کمترین تغییر دیدگاه این خواهد بود که زندگی چیزی بیش از یک سری رویدادهای اتفاقی و همزمانی‌های گاه و بیگاه است که باید در حد توانمان از آن بی‌پروا شویم.

وجود رابطه‌ای که ما را با ماهیت کوانتومی به چیزهای دیگر متصل می‌کند، در کل به این نکته اشاره دارد که ما خود در نقش خالقیم. به همین خاطر اگر خواهیم بود تا عمیق‌ترین نیازهایمان به شفا، فراوانی، خرسندی و صلح در بدن و زندگی و روابطمان را تبیین کنیم. و این تبیین به‌طور خودآگاهانه و در زمان و مکانی به شیوه‌ی انتخابی ما خواهد بود.

با این حال همان‌گونه که مریدان شعر کریستوفر لُگ در ابتدای این مقدمه برای پرواز فقط به یک تکان احتیاج داشتند، تمام این امکان‌ها به یک جابجایی ظریف و

درعین حال قدرتمند در شیوهی تفکر ما نسبت به دنیای مان و خودمان احتیاج دارند. با این جابجایی، به ناگاه تمام خواسته‌های درونی، اهداف عالیه، و رؤیاهای بلندپروازانه‌ی ما دست یافتنی به نظر خواهند رسید. با اینکه چنین واقعیتی ممکن است بسیار معجزه وار به نظر بیاید اما در قلمروی ماتریس الهی، همه‌ی این‌ها و حتی بیشتر از این‌ها امکان‌پذیرند. نکته در اینجا فقط درک شیوهی عملکرد این سیستم نیست. بلکه ما برای فهماندن خواسته‌هایمان به این سیستم انرژی به هم پیوسته و قدیمی، احتیاج به یک زبان هم داریم.

قدیمی‌ترین و ماندگارترین مکاتب معرفتی ما یادآور این واقعیت هستند که برای صحت ماتریس الهی زبانی وجود دارد که احتیاج به هیچ کلمه یا نشانه‌های ظاهری دست‌یافتنی برای برقراری ارتباط ندارد. این زبان به حدی ساده است که ما هم اکنون هم آن را به طریقی روان صحبت می‌کنیم. در واقع ما هر روز در زندگی از آن استفاده می‌کنیم. زبانی که احساس بشری نام دارد.

بر اساس کشفیات علم جداسازی احساسی که ما در بدن مان تجربه می‌کنیم، متأثر از تغییرات شیمیایی عواملی مثل pH و هورمون‌هایی است که منعکس کننده‌ی احساسات هستند. هر کدام از ما با تجربه‌ی تجربیات «مثبت» حاصل از عشق و مهر و بخشش و احساسات «منفی» ناشی از ترس و قضاوت و حسادت، قدرتی برای اثبات یا انکار وجود خود در هر لحظه از در روز در اختیار داریم. به علاوه، همین احساسی که چنین قدرتی درون بدن ما ایجاد می‌کند، آن را به بیرون از بدن ما به دنیای کوانتومی هم توسعه می‌دهد.

برای فهم بهتر ماتریس الهی، آن را مثل لحافی در نظر بگیرید که ابتدا و انتهایش در قلمرویی نامعلوم است و همه چیز در این فاصله را می‌پوشاند. این پوشش دارای لایه‌های عمیقی است و همیشه و در همه جا حضور دارد. پیکره‌های ما، زندگی‌های ما و هر آنچه که ما می‌شناسیم در تار و پودش تنیده شده و جریان دارد. از خلقت آبکی ما درون رحم مادر تا ازدواج‌ها و طلاق‌ها و دوستی‌ها و شغل‌ها، همه‌ی تجربیات ما مثل چین خوردگی‌هایی در این لحاف هستند.